جناب آقا

**زين العابدين يزدی**

**هو اللّه**

و از جمله مهاجرين که در بين سفر بارض مقدّس در بين راه پيک اجل را لبّيک گفت جناب آقا زين العابدين يزدی بود \* اين شخص خالص مخلص چون در منشاد نداء حقّ شنيد باهتزاز و حرکت آمد نائره محبّت اللّه شعله زد دل و جان روح و ريحان يافت شمع هدايت در زجاجه قلب بر افروخت عشق الهی آشوب و فتنه در اقليم وجود انداخت \* انجذاب بجمال جانان چنان زمام از دست گرفت که ترک وطن محبوب نمود و بارض مقصود توجّه کرد \* در بين راه با دو پسر خويش سير و حرکت مينمود و باميد وصل شادمانی و مسرّت داشت و در هر کوه و بيابانی و قری و قصبه ئی با احبّا معاشرت ميکرد \* ولی بُعد مسافت طريق او را غريق دريای زحمت و مشقّت نمود هر چند دل قوی داشت ولی تن ضعيف گشت و عاقبت مريض و ناتوان شد و عليل و بی‌سر و سامان گشت \* با وجود مرض کلال نياورد و ملال ندانست عزم شديد داشت و قوّه اراده غريب \* لهذا بيماری و ناتوانی روز بروز افزود عاقبت بجوار رحمت کبری پرواز نمود و در نهايت حسرت از فرقت جان داد \*

هر چند بظاهر جام وصال ننوشيد و بمشاهده جمال نرسيد ولی فی الحقيقه روُح روح و ريحان يافت و از جمله فائزين محسوب و اجر لقآء از برای او مقدّر و محتوم \* اين شخص پاک جان در نهايت صدق و خلوص و ايمان و ايقان بود جز راستی نَفَسی بر نمی آورد و بغير از خدا پرستی آرزوئی نداشت طريق دوستی ميپيمود و بحسن نيّت و صداقت و ثبوت و استقامت معروف \* سقاه اللّه کأس الوصال فی ملکوت الجمال و ادخله فی عالم البقآء و قرّت عيناه بمشاهدة الانوار فی عالم الاسرار \*